



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه سی و هشتم؛ دوشنبه ۱۳۹۱/۹/۲۷

بررسی احتمال چهارم

احتمال چهارم این بود که بعد از فحص و یأس از ظفر به مالک، آن مال را صدقه دهد. مستند این قول، روایات متعددی است که برخی را قبلاً نیز ذکر کرده‌ایم:

ادله‌ی لزوم صدقه دادن مجهول المالک

۱. روایت علی بن ابی حمزة البطاننی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كِتَابِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لِي اسْتَأْذِنْ لِي عَلِيُّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيرًا وَ أَعْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَوْ لَأَنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ جَدُّو لَهُمْ مَنْ يَكْتُبُ وَ يَجِبِي لَهُمْ الْفَيْءَ وَ يُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبْنَا حَقَّنًا وَ لَوْ تَرَكَهُمْ النَّاسُ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَ جَدُّوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ قَالَ: فَقَالَ: الْفَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَهَلْ لِي مَخْرَجٌ مِنْهُ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتُ لَكَ تَفْعَلُ؟ قَالَ: أَفْعَلُ قَالَ لَهُ: فَاخْرُجْ مِنْ جَمِيعِ مَا كَسَبْتَ فِي دِيْوَانِهِمْ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ وَ أَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ فَأَطْرَقَ الْفَتَى طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَقَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ابْنُ أَبِي حَمَزَةَ: فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ فَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَى عَلِيٍّ وَ جِهَةِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى تَبَيَّأَهُ النَّبِيُّ كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ قَالَ: فَتَسَمَّتْ لَهُ قِسْمَةٌ وَ اشْتَرَيْنَا لَهُ

ثِيَابًا وَبَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَرِضَ فَكُنَّا نَعُوذُ قَالَ: فَدَخَلْتُ
يَوْمًا وَهُوَ فِي السُّوقِ قَالَ: فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ وَفَى لِي وَاللَّهِ صَاحِبِكَ قَالَ: ثُمَّ
مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ
وَفَيْنَا وَاللَّهِ لِيَصَاحِبِكَ قَالَ فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ
وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ نَحْوَهُ.^۱

دلالت روایت بر مدعا کاملاً روشن است؛ زیرا می‌فرماید «وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ»؛ یعنی هر یک از
اموالی که صاحبانش را نمی‌شناسی، صدقه می‌دهی.

مناقشه‌ی مرحوم امام علیه السلام در دلالت این روایات بر مدعا

مرحوم امام علیه السلام در دلالت مثل این روایات مناقشه کرده و می‌فرماید: این روایات منافات با این که بگوئیم
مجهول المالك، مال امام علیه السلام است ندارد و این که حضرت، امر به تصدق فرمودند، در واقع در اموال تحت
اختیار خودشان اذن دادند که صدقه داده شود. پس از این روایات نمی‌توان استفاده کرد مجهول المالك، مال
امام علیه السلام نیست و باید آن را صدقه داد.^۲

نقد مناقشه‌ی مرحوم امام علیه السلام

این روایت ظهور دارد در این که حکم مجهول المالك، تصدق است؛ نه این که مال امام علیه السلام بوده و چون
حضرت اجازه دادند می‌توان صدقه داد. و همان‌طور که در فقره‌ی قبلی که حضرت فرمودند «فَمَنْ عَرَفَتْ
مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ» احتمال داده نمی‌شود که چون حضرت اذن دادند باید ردّ به مالک کند، بلکه چون
مال غیر است، باید ردّ کرد و ردّ احتیاج به اذن امام علیه السلام ندارد، در فقره‌ی بعد هم که به همان میزان و قیاس
فرمودند «وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ» تصدق به خاطر اذن امام علیه السلام نیست.

۲. صحیح‌ی یونس بن عبدالرحمان:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۷، ح ۱، ص ۱۹۹ و الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۴۰۸.

أما رواية علي بن أبي حمزة في قضية بعض كتاب بني أمية - لعنهم الله - فلاحتمال أن يكون أمر أبي عبد الله عليه السلام إذنا له في التصدق، و كان أمر
المجهول بيد الإمام عليه السلام و لا إطلاق فيها يدفع هذا الاحتمال.

الرَّحْمَنُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ إِلَى أَنْ قَالَ: فَقَالَ: رَفِيقٌ كَانَ لَنَا بِمَكَّةَ فَرَحَلَ مِنْهَا إِلَى مَنْزِلِهِ وَ رَحَلْنَا إِلَى مَنْزِلِنَا فَلَمَّا أَنْ صِرْنَا فِي الطَّرِيقِ أَصَبْنَا بَعْضَ مَتَاعِهِ مَعَنَا فَأَيُّ شَيْءٍ نَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: تَحْمِلُونَهُ حَتَّى تَحْمِلُونَهُ إِلَى الْكُوفَةِ قَالَ: لَسْنَا نَعْرِفُهُ وَ لَا نَعْرِفُ بَلَدَهُ وَ لَا نَعْرِفُ كَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: إِذَا كَانَ كَذَا فَبِعْهُ وَ تَصَدَّقْ بِثَمَنِهِ قَالَ لَهُ: عَلَيَّ مَنْ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: عَلَيَّ أَهْلُ الْوَلَايَةِ.

وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى نَحْوَهُ.^۱

دلالت این روایت هم روشن است؛ زیرا فرمودند «إِذَا كَانَ كَذَا فَبِعْهُ وَ تَصَدَّقْ بِثَمَنِهِ»؛ یعنی حالا که مالک را نمی‌شناسی و دسترسی به او نداری، آن را بفروش و ثمنش را صدقه بده و استفاده می‌شود بعضی چیزها که مصلحت نیست عین آن به فقیر داده شود، اجازه داده شده آن را بفروشند و ثمن آن را صدقه دهند.

۳. صحیح‌های محمد بن مسلم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ تَرَكَ غُلَامًا لَهُ فِي كَرَمٍ لَهُ يَبِيعُهُ عَبْدًا أَوْ عَصِيرًا فَانْطَلَقَ الْغُلَامُ فَعَصَرَ خَمْرًا ثُمَّ بَاعَهُ قَالَ: لَا يَصْلُحُ ثَمَنُهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ تَقِيفٍ أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله رَاوَيْتَيْنِ مِنْ خَمْرٍ فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَأَهْرَيْتَنَا وَ قَالَ: إِنَّ الْأَذَى حَرَّمَ شَرْبَهَا حَرَّمَ ثَمَنَهَا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ أَفْضَلَ خِصَالِ هَذِهِ الَّتِي بَاعَهَا الْغُلَامُ أَنْ يُتَصَدَّقَ بِثَمَنِهَا. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عَنْ صَفْوَانَ وَ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ.^۲

در این روایت حضرت بعد از بیان این‌که بیع خمر از لحاظ وضعی باطل بوده و بایع، مالک ثمن آن نمی‌شود و در نتیجه آن ثمن که در دستشان است مجهول‌المالک می‌شود، فرمودند: «إِنَّ أَفْضَلَ خِصَالِ هَذِهِ الَّتِي بَاعَهَا الْغُلَامُ أَنْ يُتَصَدَّقَ بِثَمَنِهَا»؛ بهترین راه برای چیزهایی که غلام فروخته، آن است که ثمنش صدقه داده شود.

این کلام حضرت ظهور دارد در این‌که مجهول‌المالک باید صدقه داده شود و احتیاج به اذن امام عليه السلام هم

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب اللقطة، باب ۷، ح ۲، ص ۴۵۰ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۵، ح ۱، ص ۲۲۳ و الکافی، ج ۵، ص ۲۳۰.

ندارد؛ خصوصاً اگر «أَنْ يُتَّصَدَّقَ بِثَمَنِهَا» به صیغهی مجهول خوانده شود. بنابراین این روایت ظهور در خلاف فرمایش مرحوم امام علیه السلام دارد.

۴. موثقه‌ی اسحاق بن عمار:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ صَفْوَانَ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبرَاهِيمَ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ نَزَلَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ فَوَجَدَ فِيهِ نَحْوًا مِنْ سَبْعِينَ دِرْهَمًا مَدْفُونَةً فَلَمْ تَزَلْ مَعَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْهَا حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قَالَ: يَسْأَلُ عَنْهَا أَهْلَ الْمَنْزِلِ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوها؟ قَالَ: يَتَّصَدَّقُ بِهَا.^۱

اسحاق بن عمار می‌گوید از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم درباره‌ی مردی که در بعضی از منازل مکه مسکن گزید و در آن هفتاد درهم مدفون را پیدا کرد و آن را برداشت و همراهش بود و آن را فراموش کرد [که آن را پیدا کرده] تا این که به کوفه رفت، حال چه کار باید کند؟ حضرت فرمودند: از اهل منزل [آن همسفرانی که همراه او در آن منزل بودند] بپرسد شاید آن‌ها بشناسند مال چه کسی است. عرض کردم اگر نشناختند چی؟ فرمودند: صدقه می‌دهد.

این روایت نیز به روشنی دلالت می‌کند مجهول المالك را باید بعد از فحص از مالکش صدقه داد؛ نه این که چون امام علیه السلام اذن داده باید صدقه داد و بلکه حکمش صدقه دادن است.

اشکال مرحوم امام علیه السلام بر استدلال به این روایت

مرحوم امام علیه السلام که تمایل به قول اول دارند که مجهول المالك مال امام علیه السلام است، علاوه بر اشکال سابق، در مورد این روایت اشکال دیگری نیز مطرح کرده می‌فرمایند: از آن جا که دراهم مذکور مدفون بوده که احتمال دارد مال قومی باشد که منقرض شده‌اند، حضرت می‌فرمایند صدقه داده می‌شود و این با ما نحن فيه که مالک دارد ولی مجهول است، متفاوت است. بنابراین استدلال به این روایت درست نیست.^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۴۸ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹۱.

۲. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۴۰۹.

و أمّا موثقه إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا إبراهيم عليه السلام ... فلا يبعد دلالتها على المقصود بأن يقال: إن موردها يد ضمان بل عدوان و غضب، فإن إخراج المال من مكة إلى الكوفة بغير حقّ و لا فحص عن صاحبه يوجب الضمان و يكون عدوانا، و مقتضى إطلاق الذيل و جوب الصدقة عليه عند اليأس عن صاحبه.

و توهم أن الأمر بالصدقة بعد التعريف عند صاحب البيت دليل على وجوب الصدقة قبل الفحص مدفوع بأن الفحص إنما يجب توصلاً و مقدّمة،

نقد اشکال مرحوم امام رحمته الله

فرمایش مرحوم امام رحمته الله از دو جهت مورد مناقشه است:

الف: وقتی راوی به امام رحمته الله عرض کرد هفتاد درهم مدفونه را پیدا کرده است، حضرت بدون این که استفسال کنند آیا این دراهم مدفونه به گونه‌ای است که احتمال داده شود مال اقوامی است که منقرض شده‌اند یا خیر - زیرا احتمال داشت از آن جا که خلفاء عوض می‌شدند، بتوان دانست که سکه‌ها تازه بوده و مثلاً ضرب هارون الرشید علیه اللعنة بوده باشد - فرمودند صدقه بدهد؛ یعنی چه این احتمال داده شود که مربوط به قومی است که منقرض شده‌اند یا احتمال داده نشود، حکم آن این است که صدقه داده شود.

ب: از روایات استفاده می‌شود اگر کسی در خرابه‌ای چیزی پیدا کرد که صاحبانش منقرض شده‌اند، حکمش آن است که مال واجد می‌شود؛ نه آن که باید صدقه دهد. از جمله‌ی این روایات است:

- صحیح‌هی محمد بن مسلم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رحمته الله قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّارِ يُوْجَدُ فِيهَا الْوَرَقُ فَقَالَ إِنْ كَانَتْ مَعْمُورَةً فِيهَا

لا تعبداً و نفساً، و لا شبهة في أن وجدان دراهم مدفونة في بيوت مكة التي هي محل ورود الحجاج من البلاد المتفرقة النائية في سنين كثيرة يوجب اليأس عن معرفة صاحبها كما هو واضح، فالأمر بالتصدق في مورد اليد الغاصبة و الضامنة مع إلغاء الخصوصية عن المورد موجب لفهم عموم الحكم إلى كل يد غضب و ضمان، و لا يحتمل عرفاً خصوصية الدفن و لا بيوت مكة و لا الدراهم.

إلا أن يقال: إن في مورد الرواية خصوصية لا يمكن إلغاؤها، و هي احتمال كون الدراهم المدفونة لا رب لها، لاحتمال أنها من السنين القديمة التي انقرض أربابها، فلا يكون من مجهول المالك المعلوم أن له مالكا. و لو فرض وجود مورد في المقام كذلك يمكن التفصيل بينه و بين غيره لهذه الرواية و للرواية الواردة في الوقف كما تقدمت.

و التمسك باستصحاب بقاء مالكها، أو أن لها رباً لإلحاق غيرها بها محل إشكال من وجوه. مع أن احتمال خصوصية الدفن حاصل و لا يصح إلغاؤها، كما نرى اختلاف الأحكام مع اختلاف خصوصية في الموضوع نظير المقام، كالدراهم يوجد فيها الورق، و الدابة يوجد في جوفها الشيء، و السمكة يوجد في جوفها المال.

١. لسان العرب، ج ١٠، ص ٣٧٥:

قال ابن سيده: و ربما سميت الفضة ورقاً. يقال: أعطاه ألف درهم رقة لا يخالطها شيء من المال غيرها ... و قال أبو الهيثم: الورق و الرقة الدراهم خاصة. و الوراق: الرجل الكثير الورق. و الورق: المال كله، و أنشد رجز العجاج: وَ ثَمْرٌ وَرَقِي، أَيْ مَالِي. و قال أبو عبيدة: الورق الفضة، كانت مضروبة كدراهم أو لا. شمر: الرقة العين، يقال: هي من الفضة خاصة. ابن سيده: و الرقة الفضة و المال؛ عن ابن الأعرابي، و قيل: الذهب و الفضة؛ عن ثعلب ...

الورق، بكسر الراء: الفضة؛ و حكى عن الأصمعي أنه إنما اتخذ أنفاً من ورق، بفتح الراء، أراد الرق الذي يكتب فيه لأن الفضة لا تتن؛ قال: و كنت أحسب أن قول الأصمعي إن الفضة لا تتن صحيحاً حتى أخبرني بعض أهل الخبرة أن الذهب لا يُبليبه الثرى و لا يُصدئه التدى و لا تنقصه الأرض و

أَهْلُهَا فَهِيَ لَهُمْ وَإِنْ كَانَتْ خَرِبَةً قَدْ جَلَا عَنْهَا أَهْلُهَا فَالَّذِي وَجَدَ الْمَالَ أَحَقُّ بِهِ.
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.^١

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم در مورد خانه‌ای که در آن دراهم (نقره) یافت می‌شود، فرمودند: اگر آن خانه آباد باشد و اهل خانه در آن زندگی کنند، مال آن‌هاست و اگر خرابه باشد و اهلیش از آن جا رفته باشند، آن کسی که آن را یافته احق به آن است.

– صحیح‌های دیگر محمد بن مسلم:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَرِقِ يُوجَدُ فِي دَارٍ فَقَالَ: إِنْ كَانَتْ الدَّارُ مَعْمُورَةً فَهِيَ لِأَهْلِهَا وَإِنْ كَانَتْ خَرِبَةً فَأَنْتَ أَحَقُّ بِمَا وَجَدْتِ.^٢

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره‌ی نقره‌ای (درهم) که در خانه‌ای پیدا می‌شود سؤال کردم فرمودند: اگر آن خانه آباد باشد، برای اهل آن خانه است و اگر مخروبه باشد، خودت سزاوارتر به آن چه پیدا کردی هستی.

– صحیح‌های محمد بن قیس:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَضَى عَلِيُّ علیه السلام فِي رَجُلٍ وَجَدَ وَرِقًا فِي خَرِبَةٍ أَنْ يُعْرِفَهَا فَإِنْ وَجَدَ مَنْ يَعْرِفُهَا وَإِلَّا تَمَنَّعَ بِهَا.^٣

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: حضرت علی علیه السلام در مورد مردی که دراهمی را در خرابه‌ای یافته بود، حکم فرمودند که آن را تعریف کند، پس اگر کسی آن را شناخت [مال اوست] و الا خودش از آن بهره می‌برد.

پس این روایات بیان می‌کند اگر مالی که در منزلی پیدا شده، مال قومی باشد که منقرض شده و اهل آن از آن جا رفته‌اند، مال واجد می‌شود. بنابراین این که حضرت در موثقه‌ی اسحاق بن عمار فرمودند «يَتَصَدَّقُ

لا تأكله النار، فأما الفضة فإنها تبلى و تصدأ و يعلوها السواد و تتين، و جمع الورق و الورق و الورق أوراق.

١. وسائل الشيعه، ج ٢٥، كتاب اللقطه، باب ٥، ح ١، ص ٤٤٧ و الكافي، ج ٥، ص ١٣٨.

٢. همان، ح ٢ و تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ٣٩٠.

٣. همان، ح ٥، ص ٤٤٨ و تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ٣٩٨.

بِهَا» معلوم می‌شود مالک منقرض نشده، ولی مجهول است [و الا حضرت می‌فرمودند: «فهو احق بما وجد»].

۵. روایت ابی علی بن راشد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ
قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ اشْتَرَيْتُ أَرْضًا إِلَى جَنْبِ ضَيْعَتِي بِالْفَيْ دَرَاهِمٍ
فَلَمَّا وَقَّيْتُ الْمَالَ خَيْرْتُ أَنْ الْأَرْضَ وَقَفْتُ فَقَالَ: لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ وَلَا تَدْخُلُ الْغَلَّةَ فِي
مَالِكَ وَادْفَعَهَا إِلَى مَنْ وَقَفْتُ عَلَيْهِ قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ لَهَا رَبًّا قَالَ: تَصَدَّقْ بِغَلَّتِهَا.^۱

در این روایت هم حضرت فرمودند «تَصَدَّقْ بِغَلَّتِهَا»؛ یعنی حالا که این غله [عوائد زمین]، مجهول المالک است و موقوفٌ علیهم معلوم نیستند، پس غله‌ی آن را صدقه بده.

روایات دیگری نیز وجود دارد که بیان می‌کند مجهول المالک را باید صدقه داد، که دیگر از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم و همین مقدار از روایات در اثبات لزوم تصدق مجهول المالک کفایت می‌کند.

وجه جمع بین این روایات و روایت هشام بن سالم

بعضی در جمع بین روایاتی که امر به تصدق می‌کند و روایات هشام بن سالم که فرمود «فَهُوَ كَسْبِيلِ مَالِكٍ» گفته‌اند: هم می‌تواند صدقه دهد و هم می‌تواند تملک کند یا معامله‌ی مال خود با آن بکند.

ولی به نظر می‌رسد این وجه جمع درست نیست؛ زیرا همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم «كَسْبِيلِ مَالِكٍ» به معنای تملک نیست، بلکه به معنای نگه داشتن مال برای مالک با جواز تصرف می‌باشد، اما نگه داشتن هم این‌طور نیست که علی الاطلاق و تا ابد باشد، بلکه مقتضای جمع بین این دو دسته روایات آن است که بگوییم بعد از فحوص و یأس از ظفر به مالک، در صورتی که احتمال پیدا شدن مالک یا وارث باشد،^۲ آن مال را کسبیل ماله حفظ کند و عند الموت نیز وصیت کند. اما بعد از انقطاع رجاء از آمدن مالک یا وارث، صدقه دهد و دیگر معنا ندارد که بگوییم با این حال باز باید آن مال را نسل به نسل حفظ کنند.

۱. همان، باب ۱۷، ح ۱، ص ۳۶۴ و الکافی، ج ۷، ص ۳۷.

۲. به این معنا که نسبت به فحوص و ظفر به مالک یا وارث، یأس دارند و فحوص دیگر تأثیری ندارد. اما باز احتمال می‌دهند که مالک یا وارث خودشان این‌ها را پیدا کنند؛ چون آن‌طور که در صحیح‌ه‌ی هشام بن سالم فرض کرده بود، پدر فحوص الاعور یا خطاب الاعور سرشناس و دارای آسیاب بود و اگر مالک یا وارث خودشان دنبال آن‌ها می‌آمدند می‌توانستند پیدا کنند.

نظر مختار در حکم مجهول المالک بعد از یأس از ظفر به مالک

بنابراین خلاصه‌ی آنچه اختیار کردیم آن است که اگر بعد از فحص و یأس از ظفر به مالک، باز احتمال داد مالک - یا وارث - بعداً پیدا شود، باید کسبیل ماله آن را نگه دارد و عند الموت هم وصیت کند، ولی بعد از این که از پیدا شدن مالک مأیوس شد - یا از اوّل مأیوس بود - باید آن را صدقه بدهد و اذن امام علیه السلام - و در زمان غیبت اذن حاکم شرع - لازم نیست، هر چند گرفتن اذن، موافق احتیاط است.

آیا در تصدق لازم است ذوالید قصد من قبل المالک کند؟

در هیچ یک از روایات مربوط به وجوب تصدق، ذکر نشده بود که باید قصد کند من قبل المالک صدقه می‌دهم، بنابراین می‌گوییم چنین قصدی لازم نیست. لکن در ما نحن فیه بالطبع صدقه از جانب مالک واقع می‌شود؛ چون مال، مال اوست و طبق مبنای ما به ملک ذوالید منتقل نشده؛ پس صدقه از جانب مالک محقق می‌شود. نهایت این که تصدق بدون اذن او بوده، که آن را هم، شارع که بر همگان ولایت دارد، اجازه داده است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی